

شعبده بازان مشهور

از دیرباز ، چشم بندان ، جادوگران ، تردستان و حقه بازان هنر و ممارست خود را برای شگفت آفرینی و سرگرمی مردم بکار میبردند و درپاره‌ای موارد حتی برای بعضی مسائل مذهبی از آن استفاده مینمودند . حرفه آنها پیشینه ای همسال جهان دارد و برپایه خوشباوریها و علاقه مردم به پدیده‌های خیالی و تصویری استوار میباشد . درین مختصر شمهای درباره تنی چند از پیشروان این حرفه را بقلم نویسنده کتاب " جادوگران و رموزکار آنان " از نظر خوانندگان میگذرانیم .

یکی از پیشروان شعبده بازی

این شخص بنام " جاکوب فیلا دلفیا " است که در تاریخ چهاردهم اوت ۱۷۳۵ در شهر فیلا دلفیا ، واقع در امریکای شمالی بدنیا آمد و دسته بزرگی بنام " گروه شعبده بازی جدید " براه انداخت و این هنر را تا پایه یک سرگرمی جالب و یکپیشه پر درآمد بالا برد . پس از درگذشت حامی خود " دوک دوکامبرلند " که برای سرگرمی او و دوستانش در محافل و مجالس هنرنمایی میکرد ، عده‌ای را با خود همراه نمود و بصورت دسته شعبده بازان سیار ، برای کسب درآمد بکار پرداخت و کار او درین رشته هنری باموفقیت روبرو گردید برخلاف جادوگران قرون گذشته ، وی هیچگاه وانمود نکرد که از نیروهای پنهانی و منابع اسرارآمیز الهام و کمک میگیرد . بلکه خود را یک ریاضی دان معرفی کرد . و بنا برین نخستین کسی بود که اعلام کرد برای انجام هنر نمائیهایش از محاسبات ریاضی و از نیروهای ظاهری استفاده مینماید .

در همه دربارهای اروپائی ظاهر میشد . در پروس " فردریک کبیر " بمیزان قابل توجهی نسبت به نمایشهای او علاقه نشان میداد . او را به دربار " کاترین دوم " در روسیه فراخواندند . سلطان مصطفی دوم او را گرمی داشت . در کاخ امپراطوری وین مبلغ هنگفتی برابر سیصد تالر (پول آن زمان اطریش) بعنوان دستمزد برای یک شب هنرنمایی دریافت داشت . " گوته " شاعر آلمانی با او آشنا بود و او را تحسین مینمود .

بدیهی است که این فعالیتها بنظر ماموقفیت گذشته خود را از دست داده است ، لیکن از نظر موقعیت هنری نام هنرمند را در ردیف اول اهمیت قرار میدهد ، و در تاریخ هنر جادوگری و چشم بندی مقام خود را همیشه حفظ خواهد نمود .

"جاکوب" در سال ۱۷۹۵ میلادی در شهر "شولپ فورتهای" واقع در پروس زندگی را بدرود گفت .

"پی نت تی" یا رفعت وزوال یک شعبده باز

در پرتو درخشش شمعدانهای متعدد ، سربیک دختر زیبای زنده باموهای طلائی رنگ ، در یک شیشه بزرگ که درب آنرا با سرپوشی از نقره بسته بودند ، حرکت میکرد ، اندازه سردرست برابر یک گردو بود و بدستورات و سئوالات گوش میداد ، دقت مینمود ، و سپس به تمام آنچه از او سئوال شده بود با علامات پاسخ می گفت .

این پدیده عجیب ، در برابر چشم جمعیتی از بزرگان در تئاتر سلطنتی "منوپلزیبر پاریس خود نمائی مینمود . سال ۱۷۸۳ میلادی بود و نمایش یک شعبده باز ایتالیائی بنام " پی نت تی" که این شاهکار را با کارهای مشابه آن ارائه میداد بتماشا گذاشته شده بود .

امپراطور از تماشای آن لذت میبرد و برای همین بود که اجازه داد ، این شعبده باز ایتالیائی نمایش خود را در تئاتر "هتل دوفرم" ارائه نماید .

"ژان ژوزف پی نت تی ، ویلدال دومرچی" در سال ۱۷۵۰ در شهر "اورتبلو" از ایالت "توسکانی" بدنیا آمده بود .

شعبده باز چیره دست زمان زیادی برای کسب شهرت در شهرهای مختلف اروپا صرف نکرد . لیکن آنچه کار این افسونکار را از دیگر همکاران بزرگ او متمایز میساخت ، پیش-آمدی ناگوار بود که سرانجام او را ناچار ساخت برای همیشه پیشه خود را ترک گوید .

درست در همین سال ۱۷۸۳ در حالیکه او نمایش خود را باموقفیت در پیشگاه لوئی شانزدهم به پایان رسانید ، نخستین نشانه زوال او ، آشکار گردید . درین هنگام در واقع شخصیتی در پاریس بود که بنام "دکرمپ" شناخته میشد و با شدت هرچه تمامتر علم مخالفست بر علیه شعبده باز ایتالیائی بر افراشته بود .

در یکی از جلسات نمایشی " پی نت تی" این شخص برخاست و اعلام نمود که کاملاً "برموز کار او آشناست و میداند چگونه این بازیها را به وجود میآورند . " پی نت تی" جزاینکه از او بخواهد که این موضوع را ثابت نماید کار دیگری نمیتوانست بکند . بنابراین "کرمپ" کتابی درین باره نوشت و زیر عنوان "اسرار جادوگری فاش میشود" منتشر نمود .

این کتاب در باره تمام زوایای کار جادوگری بحث مینمود و بدینجهت از موفقیت عجیبی برخوردار گردید . " پی نت تی" که موقعیت طلائی خود را در خطر میدید در میان یکی از

نمایشهایش درباره کتاب توضیحاتی داد و گفت هیچیک از مطالب آن حقیقت ندارد و نویسند^۹ آن یک حقه باز است که با ادعای بیهوده فکر مردم را مغشوش مینماید . نویسنده اش یک شخص بی هویت است ، کیست و کجاست ؟ چرا خودش را نشان نمیدهد ؟

درین هنگام مردزولیده‌ای با لباسهای مندرس از میان جمعیت قد برافراشت و گفت : " این من هستم ، دکرمپ . . . " پیرواین پیش آمد " پی نت تی " را بیاد ناسزا گرفت و اظهار داشت حاضر است ادعاهای خود را در برابر چشم جمعیت ثابت نماید .

جمعیت توجه خود را باو معطوف داشت ولی مردک تقریباً داشت از میدان بدر میرفت که " پی نت تی " بزرگترین اشتباهی مرتکب شد بدین معنی که آن مرد را از در بیرون راند و آشکار چند سکه کف دستش گذاشت .

سپس " پی نت تی " رویش را به جمعیت کرد و گفت آن مردک ابداً " دکرمپ نیست بلکه یکنفر شبیه اوست . پیرواین ماجرا " دکرمپ " آرام ننشست و پشت سر هم چهار جلد کتاب دیگر درین باره منتشر ساخت که هر کدام بنوبه خود مانند کتاب اول با موفقیت کامل روبرو گردید .

" پی نت تی " که ظاهراً " پیروز شده بود درنگ را جایز ندانست و ابتدا به انگلستان و سپس بروسیه رفت که در آنجا بسختی مریض گردید و در بردیچف در سال ۱۸۰۰ میلادی زندگی را بدرود گفت .

امانبایستی ناگفته گذاشت که درگیری با " دکرمپ " در واقع به پیروزی " پی نت تی " منتهی گردید ، زیرا اگر " دکرمپ " موفق شد چند جلد کتاب بی نظیر ارائه دهد در حقیقت " پی نت تی " کارهای مهمتر از آن انجام داد . پس از مرگش افسانه‌ای از خود بجا گذاشت که دهان همه مخالفان را بست .

آیا این افسانه‌ها را خود او در زمان حیاتش در دهان‌ها انداخت ، یا اینها شایعاتی است که ساخته و پرداخته دوستداران اوست . این موضوع برای هیچکس معلوم نشد . سرچشمه این شایعات هر چه باشد ، در سالهای نخستین این قرن یک روزنامه‌نگار انگلیسی بنام " ایونینگ نیوز " داستانی جدی درباره او انتشار داد :

یک شعبده باز فوق العاده که کارهای او موجب اعجاب یک امپراطور شد .

این داستان که توسط ریانلی از زبان انگلیسی ترجمه شده و در فوریه سال ۱۹۰۷ در شماره ۲ " ایلوز یونیست " چاپ فرانسه منتشر گردیده بشرح زیر میباشد :

روزنامه " ایونینگ نیوز " مینویسد :

روسها همیشه هنرمندان ، شعبده بازان ، و چشم بندان زیادی داشته و ارائه داده‌اند .

اما "پی نت تی" که یک شعبده باز ایتالیائی است با شاهکارهای خود موجب اعجاب همگان گردید . "پی نت تی" در زمان سلطنت پال اول به سن پترزبورگ وارد شد .
یکروز باین شعبده باز مشهور خیر دادند که افتخارنمایش در حضور امپراطور نصیب او شده است و این نمایش قرار است در ساعت ۷ بعد از ظهر شروع شود .

گروه زیادی از شخصیت ها با تفاق بانوانشان در حضور تزار در سالن بزرگی بانتظار نشسته بودند ، اما در ساعت مقرر از شعبده باز مشهور خبری نشد . تزار با شگفتی تمام و بر خلاف روش همیشگی خود ساعتش را از جیب در آورد و با دقت نگاه کرد . ساعت ۷ و پنج دقیقه بعد از ظهر بود !

"پی نت تی" نه تنها برای تأخیر در نمایش گناهکار بود بلکه وقت عزیز امپراطور و همه درباریان را تلف نموده بود ، و "پال" اول پر حوصله تراز "لوتی چهاردهم" نبود . عاقبت با تقریباً یک ساعت تأخیر در بزرگسالن باز شد و حاجب بزرگ ورود "پی نت تی" را اعلام داشت . "پی نت تی" با چهره ای آرام و با کمال خونسردی مانند مردی که کاری در خور سرزنش از او سر نزده است ادای احترام کرد . تزار عدم رضایت خود را ظاهراً ساخت ، اما "پی نت تی" چهره ای متعجب بخود گرفت و با نهایت خونسردی اظهار داشت .
"اعلیحضرت دستور فرموده بودید نمایش دقیقاً" در ساعت ۷ بعد از ظهر شروع شود ؟"

تزار با صدائی که عدم رضایت از آن آشکار بود پاسخ داد : "بله ، دقیقاً" ساعت ۷ بعد از ظهر "

"پی نت تی" اظهار داشت : "بسیار خوب ، ممکن است استدعا کنم اعلیحضرت ساعت خود را ملاحظه فرمایند ساعت نشان خواهد داد که من درست سر وقت آمده ام ، زیرا آلان ساعت ۷ بعد از ظهر است ."
ساعت همگی ۷ بعد از ظهر را نشان میداد .

تزار با حرکتی سریع ساعت را از جیب جلیقه بیرون آورد ولی نگاهش بر روی عقربه های آن مات بر جای ماند . عقربه ها دقیقاً "ساعت ۷" را نشان میداد . پس نگاهش را به ساعت بزرگ پاندولی سالی معطوف داشت و خوب بخاطر می آورد که طی یک ساعت تأخیر شاید بیست بار با دقت آنرا نگاه کرده بود ، و با تعجب دید که آنهم ساعت ۷ بعد از ظهر را نشان میدهد .

درباریان بنوبت ساعت های خود را از جیب بیرون آوردند و نه تنها ساعت های تمام آنها بلکه تمام ساعت ها و ساعت دیواربهای قصر ساعت ۷ بعد از ظهر را نشان میداد . هنر شعبده بازی در آغاز نمایش با دخالت در حرکت زمان شروع گردید . فریاد

تحسین از حضاری که قبلا " عصبانی شده بودند بر خاست . " پی نت تی " در حالیکه میدید تزار میخندد اظهار نمود :

" اعلیحضرت مرا عفو میفرمایند ولی میخواستم نمایش خود را در حضور ایشان با تغییر ساعت شروع کنم . چون میدانم تمام کارهای شما از روی دقت انجام میشود باید اطمینان داشت که ساعت‌ها بطور دقیق و منظم کار می‌کنند . حالا اگر مایل بودید میتوانید بساعت‌های خود نگاه کنید چون حالا وقت واقعی را نشان میدهد . "

تزار یکبار دیگر ساعت را نگاه نمود : ساعت ۸ و چند دقیقه را نشان میداد . تمام ساعت‌های دیواری و جیبی حاضر در قصر نیز ساعت ۸ و چند دقیقه را نشان میداد . این شاهکار با عملیاتی نظیر آن دنبال شد و اعجاب حاضرین را برانگیخت . در پایان عملیات شعبده‌بازی او ، تزار " پی نت تی " را تحسین نمود و اشاره کرد که وی در پایان کارهای خود اظهار داشته است که قدرت او تا اندازه‌ای است که میتواند همه جا نفوذ کند .

" پی نت تی " با اطمینانی محجوبانه اظهار داشت : " همینطور است قربان " تزار در حالیکه در شگفتی عجیبی فرو رفته بود فریاد برآورد : " چی ؟ یعنی شما میتوانید حتی در هنگامیکه تمام درهای قصر من بوسیله محافظین نگهبانی میشود ، بقصر وارد شوید ؟ "

" پی نت تی " گفت : " قربان نه تنها در قصر ، بلکه در اطاق مخصوص شما هم در حالیکه درهای آن محکم بسته است و نگهبانان بر آن گمارده شده‌اند نیز نفوذ خواهم نمود . " تزار گفت : " بسیار خوب ، فردا ساعت ۱۲ ظهر من در اطاق کارم منتظر شما هستم . شرط حق الزحمه امشب که یکهزار روبل میشود . بیائید آنجا آن بول را بگیرید . اما بشما بگویم که درها همه بسته است و نگهبانان با مراقبت کامل مانع ورود شما خواهند شد . " بلافاصله بفرمان تزار تمام درهای قصر بسته شد و دستور داده شد نگهبانان بهیچکس اجازه ورود ندهند ، خواه از شاهزادگان و یا خدمه قصر ، هرکسی باشد ، مگر اینکه تزار شخصا اجازه ورود صادر نماید . این فرمان بیدرنگ بمورد اجرا گذاشته شد و بازرسان مورد اعتماد تزار نظارت برین امر و رسیدگی آن را بعهده گرفتند .

چند دقیقه مانده به ساعت موعود برای ملاقات " پی نت تی " با تزار پرده دار مخصوص پیامی فوری برای تزار آورد که آنرا یک نامه رسان از لای نرده‌های در باو رسانیده بود . این پیام از طرف رئیس پلیس بود و نشان میداد که " پی نت تی " تا آن دقیقه از محل اقامت خود خارج نشده است .

درین هنگام زنگ ساعت پاندولی ساعت ۱۲ را اعلام داشت . در همان لحظه‌ایکه آخرین ضربه زنگ طنین افکن بود ، دری که اطاق خواب تزار را از اطاق کارش جدا مینمود

باز شد و "بی نت تی" از میان آن نمایان گشت . تزار دو قدم بعقب رفت ، از شدت هیجان عرق سردی بر پیشانی اش نشست ، و پس از سکوت کوتاهی که طی آن "بی نت تی" را با نگاهی آمیخته به شک و تردید مینگریست باو گفت : "هیچ میدانستی که تو میتوانی یک آدم بسیار خطرناکی باشی ؟!"

"بی نت تی" پاسخ داد : "بله قربان ، اما من یک شعبده باز فروتنی بیش نیستم که غیر از سرگرمی اعلیحضرت به چیز دیگری نمی اندیشد ."

تزار گفت : "بی این یک هزار روبل دستمزد نمایشات دیشب و اینهم یک هزار روبل دیگر برای حاضر شدن اینجا ."

"بی نت تی" مشغول تشکر بود که تزار متفکرانه حرف او را قطع کرد و پرسید : "آیا قصد داری مدتی در سن پترزبورگ بمانی ؟"

"بی نت تی" پاسخ داد : "قصد دارم درین هفته بروم مگر اینکه اعلیحضرت دستور دهند مدت اقامت خود را درین جا تمدید نمایم ."

تزار بلافاصله گفت "نه من قصد ندارم تو را درین جا نگهدارم ، بعلاوه نمیخواهم تو را بر خلاف میل باطنیت نگاهدارم ، چون اگر بخواهی میتوانی بهمان ترتیبی که وارد قصر شدی بهمان ترتیب هم از سن پترزبورگ خارج شوی"

"بی نت تی" جواب داد : "بدون هیچ شکی قربان . ولی حالا که صحبت از خارج شدن از سن پترزبورگ با قدرت شعبده بمیان آمد ، میل دارم این کار را ساکنان پایتخت شما مشاهده نمایند ."

"بی نت تی" نمیخواست مانند یک گمنام از سن پترزبورگ خارج شود ، بنابراین اعلام نمود که فردا ساعت ۱۰ بامداد ، در آن واحد از تمام دروازه های شهر بیرون خواهد رفت .

کنجکاوای مردم با شنیدن این اعلان باوج خود رسید . در آن تاریخ شهر سن پترزبورگ پانزده دروازه داشت ، که بمناسبت این خروج عجیب همه آنها از جمعیت تماشاگران مملو شده بود .

پس از پایان ساعت مقرر ، تماشاگران تمام دروازه ها گواهی نمودند که "بی نت تی" دقیقاً در ساعت ۱۰ از کلیه دروازه ها عبور نموده است . این موضوع را افسران و مامورانی که بر دروازه ها نظارت داشتند و مامور رسیدگی پاسپورت ها بودند نیز تأیید نمودند .

در تمام پانزده دروازه رسیدگی پاسپورت "بی نت تی" گواهی شده بود !
"بلاچینی" شعبده باز رسمی

هیچ شعبده بازی تاکنون با اندازه "بلاچینی" شعبده باز لهستانی ، دنباله رونداشته

است. حتی در زمان مادر اروپای مرکزی، شعبده بازان زیادی هستند که میخواهند بمردم بقبولانند شاگردان لایق او هستند.

"بلاچینی"، یک پرسدهاتی لهستانی بود که در تاریخ ۵ مارس ۱۸۲۸ در "لیگوتا" در لهستان دیده بجهان گشود و از اوان کودکی علاقه و افری به کارهای شعبده بازی از خود نشان میداد. اما بخلاف میل خودش او را وادار نمودند که بمدرسه ای برود و حرفه لوله کشی را بیاموزد.

لیکن بزودی از مدرسه و مربیان سخت گیر گریخت و با آمریکا فرار کرد. اما آمریکا هم برای او کشوری که امکانات پیشرفتش را فراهم سازد نبود. بناچار تصمیم گرفت دنیای جدید را ترک گوید و باین منظور پنهانی خود را در یک کشتی مسافری مخفی نمود و عازم پرتقال شد.

در راه خدمه کشتی او را یافتند، اما او بانهایت تردستی با انجام عملیات شعبده بازی و جلب ترحم ناخدا و خدمه کشتی موجبات عفو خود را فراهم آورد.

در پرتقال، بیک گروه نمایشی برخورد نمود و با آنان همراه شد. در میان این گروه رموز بسیاری از کارهای شعبده بازی را یاد گرفت. بزودی در سیرک ها و نمایشها، گروههای دوره گردی، و در کلوب ها، هنر و استعداد شگرف خود را بنمایش گذاشت. در سن هیجده سالگی از لحاظ مادی کاملا مستقل و دارای امکانات زیاد شد و درین هنگام دوران پیشرفت او آغاز شده بود.

بزرگترین شکوه دوران زندگی او بطوریکه از یادداشت های او استنباط میشود، بدون شک افتخار نمایش در حضور امپراطور پروس (امپراطور آینده آلمان) "گیوم اول" بود. "بلاچینی" شخصا تعریف کرده، در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۸۶۴ به قصر سلطنتی احضار شده که در حضور امپراطور نمایش بدهد.

امپراطور از او پرسید: "آیا این درست است که در شعبده بازی کارهای اعجاب انگیزی انجام میدهی؟"

"بلاچینی" پاسخ داد: "اگر اعلیحضرت اجازه فرمایند با کمال فروتنی میتوانم بعرض برسانم که ارواحی که زیر فرمان من کار می کنند بقدری توانا و قدرتمند هستند که در بسیاری امور مهم میتوانند اعمال نفوذ نمایند تا آنجا که میتوانند از گردش قلم اعلیحضرت جلوگیری کنند."

امپراطور متعجب شد: "چطور؟!"

"بلاچینی" گفت: "اگر اعلیحضرت اجازه فرمایند میتوانم نشان دهم که قلم ایشان بدون اراده من قادر بنوشتن حتی یک کلمه هم نیست..."

امپراطور که با وجود علاقه باثبات این مودم بود دچار حیرت شده بود اتم برگرفت و سعی نمود روی کاغذی که بر سطح میز قرار داشت چیزی بنویسد . اما حتی یک کلمه هم نتوانست بنویسد . آنگاه " بلاچینی " اظهار نمود : " حالا اگر اعلیحضرت این جمله را بنویسند " بلاچینی از این تاریخ شعبده باز در بار خواهد بود ، نوشته خواهد شد . "

امپراطور در حالیکه بیخندید شروع به نوشتن نمود و آن جمله عینا " بر صفحه کاغذ نقش بست . این سرگرمی بحقیقت پیوست ، تا آن درجه که او را بیش از پیش مشهور و ثروتمند ساخت و در واقع بیش از هر شخص دیگری در زمان خودش ، اعم از ژنرال یا دانشمند و یا سیاستمدار بدریافت نشان افتخار و ثروت نائل آمد .

" چونگ لینگ سو " ، یا چینی دروغی

عصر روز ۲۳ مارس ۱۹۱۸ روی صحنه تئاتر " وودگرین امپایر " لندن مرگ بزرگترین شعبده باز زمان بوقوع پیوست .

تصاویر ؟ خودکشی ؟ قتل ؟ شاید هیچوقت کسی حقیقت آنرا در نیاید .

قربانی یک هنرمند مرموز خوش فکر بود که او را بنام " چونگ لینگ سو " میشناختند ، اما در حقیقت چنین نبود ، بلکه یک نفر آمریکائی بود که در تاریخ دوم آوریل ۱۸۶۱ در شهر نیویورک بدنیا آمده و اسم اصلیش " ویلیام الزورت روبینسون " بود . اما خود را بشکل چینی هامی ساخت و بر صحنه میآمد .

همیشه باتفاق زنش " سوئی سی " وعدهای دستیار با لباسهای فاخر شرقی و در میان دکورهای خیره کننده گران قیمت با وسائل عجیب و چشمگیر بر روی صحنه ظاهر میگشت . هنگامیکه نمایش " مردوئین تن " را اجرا مینمود ، صدای موزیک بتدریج بلندتر و بلندتر میشد ، و آن بدان منظور بود که جنگجویان " امپراطوری آسمان " در دو صف با آرمی روی صحنه قرار گیرند . صدای شیبورها باوج رسید . گروهی از عقب صحنه در حالیکه هودجی که " چونگ لینگ سو " در آن نشسته بود بر روی شانهها بصحنه میآوردند وارد میشدند .

در همه نمایشها از دو نفر از تماشاچیان درخواست میشد بر روی صحنه آمده و از نزدیک طرز معجزه آسائیکه آقای " سو " از چنگال مرگ میکریخت مشاهده نمایند .

اتفاقا " در روز ۲۳ مارس ۱۹۱۸ دو نفری که برای اینکار از میان جمعیت انتخاب شدند دوسرباز بریتانیائی بودند که ساعات مرخصی خود را میگذراندند . این دو نفر گلولههای واقعی را که دستیار آقای " سو " به جمعیت نشان داد بررسی نمودند .

شعبده باز با آرمی خاصی آن دو گلوله را در تفنگ قرار داد و آنها را بدست دو نفر از جنگجویان چینی که برابر او ایستاده بودند داد . آنگاه دستیار او باوقاری هر چه تمامتر

یک بشقاب چینی گران قیمت که پسر آسمانها هدیه فرستاده بود پیش روی او نهاد . سپس بفرمان شعبده باز آن دو جنگجو تفنگهایشان را بسوی پیش نشانه گرفتند و بروی ماشها فشار آوردند . دو صدای تیر توام بگوش رسید و . . . و در پی آن " مرد آسیب ناپذیر برای چند دهم ثانیه بیحرکت ماند و سپس بجلو خم شد و مانند توده‌ای از گوشت بزمین افتاد . پیش از آنکه جمعیت هجوم کند پرده صحنه کشیده شد و پرده سینما از سقف پا ثین آمد و متصدی بلافاصله نمایش فیلم مربوط به هنگام تنفس را شروع نمود . اما در پشت پرده جنب و جوشی عجیب ادامه داشت . خانم " سو " سر شوهرش را بزانو گرفته بود و پرز شک تئاتر مشغول معاینه زخمهای آقای " سو " بود آمبولانس حاضر شد و او را به بیمارستان منتقل نمودند اما در ساعت ۵ با مداد روز بعد آخرین نفس او بالا آمد .

روز ۲۸ ماه مارس ۱۹۱۸ آقای " مورس " رئیس " وودگین تاون ها " یعنی اداره بررسی مرگ‌های غیر مترقبه . گزارش این تصادف را دریافت کرد " سوینس " که نام اصلی او " اولیورا باینسون " بود به قاضی دادگاه اظهار داشته بود که طی بیست سال گذشته شوهرش و او همیشه با هم کار میکردند و در همه مسافرت‌ها با هم بودند هیچوقت بیاد ندارد کوچکترین حادثه‌ای برای آنها پیش آمده باشد . وظیفه او درین نمایش آن بوده است که دو گلوله واقعی را پیش مردم ببرد که آنها را علامت بگذارند . آنگاه شوهرش دو گلوله قلبی که در دست خود پنهان و داشته بجای دو گلوله که از " خانم سونی سو " میگرفته در تفنگهای پر شده جای میداده است ، و این تنها کاری بوده که در تمام مدت این نمایش از خانم " سو " انتظار میرفته است .

یک مکانیسم ویژه در تفنگها وجود داشته که هنگام رها شدن تیر مانع خروج گلوله‌ها از دهانه تفنگ میگردد است .

در پایان آقای شعبده باز ، گلوله‌های علامت دار را در بشقاب چینی میانداخته و بمردم نشان میداده است که پس از شلیک شدن تیر گلوله‌ها را در هوا گرفته است . مردم نیز تأیید مینمودند که این گلوله‌ها عینا همانهایی است که در آغاز نمایش علامت گذاری نموده‌اند .

دکتر پورتر ، پزشک تئاتر هنگام شهادت در دادگاه اظهار داشت که " بیل رابینسون " یا همان آقای " چونگ لنیک سو " در نتیجه داخل شدن و خارج شدن یک گلوله در ریه راست خود دو زخم برداشته است .

آقای " رابرت چرچیل " متخصص سرشناس قسمت اسلحه شناسی " اسکا تلند یارد " اظهار نظر نمود که یکی از تفنگهای مورد استفاده درین قسمت از شعبده بازی خراب بوده بنابراین رئیس اداره مرگ‌های غیر مترقبه پرونده را باین عنوان بست : " مرگ تصادفی "